

از نیستان به نیستان

ریشه‌های هنر معنوی

دکتر محمد نقی زاده

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
وز جدایی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا ببریده‌اند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند

هرکسی کو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش

(مولوی)

چکیده

بی‌جویی پاسخ به سؤالاتی که درباره مبدأ و غایت زندگی در ذهن انسان مطرح است، به انضمام تعابیری که در مورد وجوه و قلمروهای مختلف حیات انسان و رابطه او با مراتب هستی و هویتش مطرح است، بستر مناسبی برای رشد جملگی علوم و فنون و هنرها بوده که از جمله پیچیده‌ترین و در عین حال انسانی‌ترین و لطیف‌ترین آن‌ها موضوعاتی است که به رابطه انسان با ماوراءالطبیعه می‌پردازند. و وجوه مختلف هنر، یکی از قلمروهایی است که، هم ریشه در مابعدالطبیعه داشته، و هم به آن هدایت می‌کند. مطلب حاضر با بهره‌گیری از مفهوم غربت انسان که همه خیرخواهان بشر در پی رفع آن بوده‌اند با نگاهی ویژه به هنر معنوی بر این باور است که ارتباط «هنر» با «ماوراءالطبیعه» سبب تبدیل این «غربت» به «وصل»، و یا لاقلاً شناسایی معنای «غربت» و «وصل» و «اصل» خواهد شد.



نی جان آدمی با جداشدن و به دور افتادن از نیستان اصل خویش، اسیر دنیای خاکی شده و مدام در آرزوی بازگشت به اصل خویش است. همان طور که «نی» به جهت جدایی از اصل (نیستان) فریاد می‌کند و ناله سر می‌دهد، انسان [نیز] به جهت جدایی از اصل خویش که ماورای طبیعت و قلمرو شعاع الهی است ناله‌ها می‌کند. انسان در آن نیستان، با هم‌نوعان خود (مجردات) هم‌صدا بوده به جهت سختی که با یکدیگر داشته‌اند، جهانی پر از صفا و روحانیت و وحدت را گذرانیده‌اند، لذا در این جهان طبیعت تمام تفکرها و تکاپوها و نیایش‌های او فریادهایی است که در جست و جوی آن جایگاه اولی طنین می‌اندازد.^۱ بنابر این برای جملگی فعالیت‌های انسان دو وجه را می‌توان قایل شد که به دو دنیای متفاوت: دنیای جان و دنیای ماده، تعلق دارند. به تبع این دو قلمرو، برای هر فرد و یا موضوعی، بسته به این که کدام هدف برایش برجسته‌تر بوده و ارجح باشد، می‌توان به قلمروی خاص اشاره کرد. توجه و تمرکز بر هر یک از این دو وجه بسته به غلبه آن بر دیگری در افراد، بسته به جهان‌بینی و اعتقاداتشان، متفاوت است. «و مر جان مردم را دو رو است: یکی رو سوی بر سو است و به جایگاه خود است. و یکی رو سوی این جهان است، و قوت کنایی‌اش به سوی این جهان است، و قوت اندر یافتن به سوی بر سو است و به آن جهان است.»^۲ یکی از مقولات مهمی که می‌تواند جلوه‌ای از این میل و عشق انسان و جایگاه اصلیش باشد، مقوله «هنر» است. و مراد از هنر، هر اثری است که بسته به توجه اصلی هنرمند، در یکی از درجات هنر (هنر دنیایی یا هنر اصیل) قابل طبقه‌بندی است.

برای یافتن راه و وصول به مقصد دلیلی لازم است که اخذ آن جز از دلیل دان و دلیل ساز اصلی مقدور نیست. از سوی دیگر هر آن چه که دنیوی و مجازی است، اصلی آسمانی و معنوی و حقیقی دارد که هر

دوی این مفاهیم و اشیاء دنیوی و معنوی (یا مجازی و حقیقی) خواهان و مشتاقان نیز دارند. تفاوت در این است که آن که اهل باشد و آشنایی به حقایق و اسرار داشته باشد، در پی معنا و اصل و وجه حقیقی پدیده‌ها است و آن که در بند زمین و ماده است (بدون این که خود بداند) جوینده مجاز و وجه مادی است. انسان که خواستار و خواهان و جوئی زیبایی و عشق و خیر و حسن آفریده شده است، اگر معنویت بر حیاتش تسلط داشته باشد به دنبال وجه حقیقی آن‌ها خواهد بود و اگر چنین نباشد به ناچار در پی وجه مجازی و خاکی این مفاهیم می‌باشد که خود نوعی گرفتاری در اغوای شیطان است که او وعده داده است که بندگان را اغوا کند: «در زمین همه چیز را در نظر فرزندان آدم جلوه می‌دهم تا از یاد تو غافل شوند و همه آن‌ها را گمراه خواهم کرد به جز بندگان پاک و خالص تو را.» (حجر: ۴۰ - ۳۹). و حضرت حق در کلام مجیدش به صراحت می‌فرماید که جملگی نعم دنیوی را اصلی اخروی و حقیقی و در نزد خداست که از بدل زمینی بهتر و مطلوب‌تراند: «و آن چه از نعمت‌های عالم به شما داده شده است متاع و زیور بی‌قدر زندگانی دنیاست و آن چه نزد خداست برای شما بهتر و باقی‌تر است اگر فهم و عقل به کار بندید» (قصص: ۶۰ و روم: ۷ و زخرف: ۳۵). این دو وجهی بودن زیبایی‌ها و نعمات و پدیده‌ها، به جهت دو بعدی بودن وجود انسان است که رویی به عالم معنا دارد و وجهی به سمت عالم خاک به طوری که در مقایسه «نی» با «انسان» می‌توان گفت [همان‌طور که] نی دو سر یا دو دهانه دارد، به همین کیفیت روح انسانی نیز دو رو دارد، یک رو به اصل اولی و به جایگاه خود، آن رو یا آن سر از جریانات طبیعی بر کنار بوده، و شعاعی از بارگاه ربوبیست. روی دوم به این جهان طبیعت که های هوئی می‌کند و فریاد می‌زند.^۳ اصولاً دو وجهی بودن پدیده‌ها موضوعی است که در قلمروهای مختلف حیات وجود دارد. برای نمونه الهام

و اشراق، در زمینه درک و کشف قوانین علوم عقلی و حتی علوم تجربی مورد تأیید بسیاری دانشمندان است. از جمله این که غالب فلاسفه به نوعی مکاشفه معتقد و از آن بهره مند شده‌اند. نصوص اسلامی صراحتاً به دید معنوی اشاره دارند، مثلاً نبی مکرم اسلام (ص) می‌فرماید: «هیچ بنده‌ای نیست مگر این که در دل او دو دیده وجود دارد که به وسیله آن‌ها امور غیبیه را مشاهده می‌کند و خداوند متعال هر گاه بخواهد دیدگان او را باز می‌کند تا آن چه را که از چشم‌های وی نهان است عیان ببیند»^۴ در مورد مبنا و مأخذ شهود و الهام، فلاسفه بزرگ اسلامی (ابن سینا و ملاصدرا) به قوه قدسیه معتقدند که پرتوی از عالم باطن است.^۵ بسیاری دانشمندان از جمله انیشتین نیز اعتقاد دارند که: «عالی‌ترین وظیفه دانشمند فیزیک، اکتشاف کلی‌ترین قوانین اساسی است که به صورتی منطقی می‌توان با آن‌ها تصویری از جهان ساخت. ولی برای دست یافتن به چنین قوانین اساسی، راه منطقی وجود ندارد. تنها راه موجود، راه اشراق و علم حضوری است و آن از این احساس نتیجه می‌شود که در ماورای ظواهر، نظمی وجود دارد که تجربه، ایسن نظم را محسوس‌تر می‌سازد.^۶ این امر در نزد عرفا نیز موضوعی است که نیازی به توضیح ندارد:

تو مپندار که من شعر به خود می‌گویم
تا که بیدارم و هشیار یکی دم نزنم
(مولوی)

بنابر این، هنر تجلی معرفت انسان نسبت به باطن و معنای ماده و زندگی و حیات است، و سیله بیان نیز ابزاری مادی و دنیایی هستند. هنر را اصولی است که اگر هنر معنوی باشد ریشه در عالم معنا دارند، و اگر هنر این جهانی باشد اصول آن نیز، متعلق به دنیا و عالم خاک است. به عبارت دیگر اگر هنر مادی باشد ریشه‌اش در این دنیا بوده و با الهام از بعد مادی انسان، انسان را به دنیا پیوند می‌دهد. و اگر هنر معنوی باشد ریشه در

ماوراء الطبیعه دارد و بالطبع ارتباط انسان را با جهان معنا برقرار می‌کند.

مراتب وجود و درجات هنر

چون هنر علی‌رغم معانی معنوی، صورتی مادی دارد، ذکر خلاصه از مراتب وجود در هستی ضروری می‌نماید. متفکران با تفاوت‌هایی به مراتب هستی توجه داده‌اند. افلاطون از عالم مثل بحث می‌کند و مثال معروف خویش را در تمثیل غار و آتش و سایه‌ها و مردمان و دیوار بیان می‌دارد.^۷ آن دسته از فلاسفه متأخر که متافیزیک و ماوراء الطبیعه را نفی می‌کنند نیز به ناچار برای انسان مراتبی از وجود قابل هستند که مطرح کردن تعبیری هم‌چون روان، ضمیر ناخودآگاه، و بعد پنهان در کنار جسم انسان به عنوان مراتب وجود، حکایت از این عوالم دارند. حکمای مسلمان با استناد به تعالیم اسلام مراتبی را در مورد جهان هستی مطرح می‌کنند. این حکما «به چهار عالم یا به چهار نشأه معتقدند: عالم طبیعت یا ناسوت، عالم مثال یا ملکوت، عالم عقول و جبروت، عالم الوهیت یا لاهوت»^۸ علاوه بر آن تعبیری هم‌چون عالم عقول، عالم مثال و عالم محسوس نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد.^۹ اجمالاً این که هستی در جهان‌شناسی دینی دارای ساخت‌های وجودی متعددی است. هستی از مبدأ اعلاء یا واحد یعنی خداوند شرف صدور یافته و از مراتب یا عوامل بسیاری تشکیل می‌شود که آن‌ها را می‌توان در عالم عقول، عالم نفوس و جهان خاکی خلاصه کرد. فوق عوالم سه‌گانه مذکور، وجود محض و برتر از آن، مبدأ ماورایی و فوق کیهانی است، که از مجموعه این مراتب به تجلی پنجگانه الهی تعبیر می‌شود.^{۱۰} این عربی معتقدست که نمونه اصلی همه اشیاء در عقل الهی به صورت کمون وجود دارند و آن چه که دیده می‌شود سایه‌ای از آن نمونه‌ها است.

بدون دخول در ذکر جزئیات این عوالم، دو قلمرو

اصلی از حیات (عوالم ماده و ماوراء آن: متافیزیک) مورد نظر هستند. به تناسب وجود این دو «عالم»، دوگونه «مفهوم» یا «شی» نیز قابل تصور است به طوری که می توان گفت عالم واجد باطنی است. و نه تنها کل عالم که هر جزیی از آن متشکل از دو جنبه ظاهر و باطن است. به تبع دو وجهی بودن عالم، اعمال و حاصل آن ها نیز دارای دو ناحیه «ظاهر» و «باطن» هستند.^{۱۱} دو وجهی بودن موجودات، به پدیده های جاندار محدود نشده و حتی جمادات را نیز (با توجه به تسبیح و سجده آنان و هم چنین واجد ملکوت بودنشان) شامل می شود (اسرا: ۴۴ و انبیاء: ۱۹ و حج: ۱۸ و...). «ملکوت» به معنای «امر» می باشد، و «امر» نیز عبارت از ناحیه «باطن» این جهان است که مشاهده آن عامل یقین انسان می شود.^{۱۲}

با عنایت به مفاهیم «معنا» و «صورت» یا «حقیقت» و «مجاز»، هر آن چه که به نحوی وجود یافته و یا در ذهن انسان تصور شود، دارای دوگونه نمود و یا دو وجه است. این دوگانگی به دلیل وجود زوج هایی از تعبیر و مفاهیم هم چون: روح و جسم، معنویت و مادیت، آخرت و دنیا، غیب و شهادت و امثالهم است که هر کدام از وجوه، به یکی از آن ها منتسب می شود. انسان ها نیز بسته به جهان بینی و فرهنگ و درجه درک خویش از جهان و آرمان های خود به دنبال یکی از آن ها هستند. برای نمونه: اولاً برای هر موضوع و مفهومی غیرمادی می توان اصلی حقیقی و وجهی مجازی قایل شد، و ثانیاً برای هر پدیده مادی نیز می توان صورتی مثالی و غیرمادی تصور کرد. این موضوع در بسیاری مباحث و قلمروهای حیات عالم اختلافات، الهامات، هدایت ها، گمراهی ها و وحدت نظرها بوده است. آن دسته که به وجه حقیقی اشیاء و مفاهیم پرداخته اند، در واقع به هدایت رسیده و از الهامات و فیوضات معنوی بهره مند شده اند. و بالعکس ره گم کردگان، به سمت مجازها گرایش یافته اند قرآن کریم اشاره می فرماید که

برخی دنیا (مجاز) را برگزیده اند در حالی که بهتر آن (حقیقت) نزد ماست (فصص: ۶۰). به علاوه برخی حکما عقیده دارند که این جهان مادی تجلی عالم مثال است، به این معنا که برای هر موجودی مادی اصلی معنوی وجود دارد. حکمای الهی اسلام، جهان را تجلی وجود ذات اقدس احدیت می دانند.^{۱۳} با مروری اجمالی بر ادبیات قرآنی نیز می توان به این موضوع پی برد. که یک پدیده یا موضوع واحد می تواند معانی و یا تجلیات متفاوت و متضادی را داشته باشد که این تجلیات ناشی از مبدا و اصل آن ها می باشد فی المثل در مورد بهشتیان آمده است که در زیر سایه هستند (واقع: ۲۸ - ۳۰). درباره اهل دوزخ نیز می فرماید که در زیر سایه ای از دود گرم قرار دارند (مرسلات: ۳۰ و ۳۱). ملاحظه می شود که اهل دو محیط متضاد بهشت و دوزخ تحت سایه هایی هستند که فقط در اسم اشتراک داشته و در ویژگی ها و تأثیراتی که بر انسان دارند کاملاً متفاوت اند. یکی نشانه رحمت الهی و در پاسخ به ایمان و نیکوکاری است و دیگری نشانه عذاب الهی و نتیجه کفر و شرک و تباهکاری است. همان گونه که متجلی ساختن حقایق معنوی در جهان ماده با آگاهی و الهام و با بهره گیری از روش های خاص هنرها امکان پذیر است، شکل گیری جهان معنوی نیز با اعمال مادی انسان میسر است که در کلام الهی آمده است: «و ان لیس للانسان الا ما سعی» (نجم: ۳۹). در واقع بحث حقیقت اشیاء و اعمال، موضوعی است که هم به تواتر و در شقوق مختلف معرفتی از آن بحث شده است. و هم این که تعالیم دینی و الهی بر آن تأکید می کنند. در واقع عالم ماده به نوعی، تجلی حقایق معنوی است. علی (ع) در پاسخ سؤال آیا خدا را دیده ای؟ می فرماید: خدایی را که نبینم پرستش نمی کنم و بعد توضیح می دهد که مراد دیدن با چشم دل و درک تجلی الهی در جهان است. خداوند به عنوان نماد و اصل هنرمندی خلاقیت با صفات خالق و مصور و صانع معرفی می شود که فعل و

خلقت او نیز نمادی از یک اثر هنری و روند این خلقت الگویی است برای انسانی که خلیفه اوست و می‌خواهد به عنوان هنرمند جلوه کند. ذیلاً به دو نمونه از خلق او اشاره می‌شود: «انسان» و «قرآن»، با بحث در مورد این دو خلق الهی، می‌توان الگویی برای هنر انسانی نیز به دست آورد و یا توصیه نمود.

انسان

انسان، اصلی الهی و روحانی دارد (و نفخت فیہ من روحی، حجر: ۲۹)، و این در عین حالی است که کالبد ظاهر آن این دنیایی است (و همانا ما انسانی را از گل و لای سالخورده تغییر یافته بیافریدیم، حجر: ۲۶) در روند این خلقت خداوند تبارک و تعالی تصویرگری کرده است: (و حال آن‌که به هر صورتی که خواستی (جز این صورت زیبا هم) خلق توانستی کرد، انفطار: ۸). در این خلقت، تعادل و تسویه (انفطار: ۷) و علم (بقره: ۳۰ و علق: ۴) مرعی داشته شده و موجودی خلق شده که شایستگی کرامت بر بسیاری مخلوقات را می‌یابد. و نهایتاً خالق او می‌فرماید قتبارک... أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ: آفرین بر قدرت کامل بهترین آفرینندگان (مؤمنون: ۱۴).

قرآن

قرآن مجید خلق الهی است که کوه‌ها تاب تحمل آن را نمی‌آوردند (حشر: ۲۱). این خلق که در لوح محفوظ و ام‌الکتاب و کتاب مبین و کتاب مکنون محفوظ است (بروج: ۲۱ و ۲۲، زخرف: ۲ و ۴، واقعه: ۸-۷۷) برای این که بتواند مورد فهم و استفاده انسان قرار گیرد به صورت کلام عربی درآمده است (یوسف: ۱ و ۲) به طوری که نسبت قرآن به کتاب مبین را در حکم مثال و صورت نسبت به حقیقت دانسته‌اند.^{۱۴} پس قرآن دارای حقیقتی روحانی است که لباس ماده پوشیده است تا برای انسان که روحی است در کالبدی

مادی قابل فهم گردد.

این دو نمونه به عنوان اوج الگوی آثار هنری می‌توانند مطرح شوند که اصل و حقیقت آن‌ها از عالم معنا و بالاست که برای مدتی لباس ماده و دنیوی پوشیده و نهایتاً نیز بازگشتشان به اصل خویش می‌باشد. در نتیجه هنر معنوی و حقیقی نیز که از ماوراءالطبیعه الهام می‌گیرد، لباس ماده می‌پوشد و انسان را به ماوراءالطبیعه می‌برد. و انسان، تنها با سیر و سلوک و باز شدن چشم دل قادر می‌شود تا با درک حقایق معنوی، آن را به ماده ملبس کرده، قابل حس کند و آنگاه خویش و مخاطبان اثر هنری را به ماوراءالطبیعه هدایت نماید.

هنر و مراتب آن

واژه هنر از نظر لغوی یعنی: «علم و معرفت و دانش و فضیلت و کمال. کیاست، فراست و زیرکی. این کلمه در واقع به معنی آن درجه از کمال آدمی است که هشیاری و فراست و فضل و دانش را دربردارد.^{۱۵} متفکرین و مصلحان و حکما در مورد هنر غالباً موضوعی واحد را به زبان‌های مختلف - بسته به جهان‌بینی خود - مطرح نموده‌اند. حکمای یونان النفاقی به هنر نداشته‌اند، چنانچه افلاطون به بیرون راندن هنرمندان از مدینه فاضله‌اش رأی می‌دهد. اینان اصولاً حکمت را با هنر در تضاد می‌دانستند. افلاطون با بنیانگذاری مدینه فاضله خویش بر پایه عدل، خواستار توجه به هنر اصیل و زیبا و مفید است و رواج هنر مجازی و حتی وجود هنرمندان را در شهر مجاز نمی‌شمارد. برخی هنر را کوششی برای آفرینش صور لذت‌بخش تلقی می‌نمایند.^{۱۶} بنا به نظر فلوطین که سه مرحله برای سلوک معنوی قایل است، «هنر طلب حقیقت و جمال است.^{۱۷}» در دایرةالمعارف هنر، هنر به هرگونه فعالیتی اطلاق شده است که هم خودانگیزه و هم مهار شده باشد. معنایی کمتر مصطلح نیز برای هنر رایج می‌شود که در واقع مشتمل بر تمامی ابداعات و



ساخته‌های مبتنی بر قوه خلاقه بشری می‌باشد.^{۱۸} اریک نیوتن هر اثر هنری را به مثابه کودکی می‌داند که هنرمند مادر این کودک، و محیط زندگی هنرمند پدرش می‌باشد. از نظر او هنر پیر است از نیات و نظرات و توضیحات و بیزاری‌ها و پسندهای بشری، که اگر قرار به فهمیدن هنر باشد باید نخست همه آن عوامل فهمیده شوند. او هنر را همانند پیازی لایه‌لایه می‌داند که با ازاله پوسته‌های آن هسته‌ای ظاهر می‌شود که با رازهای روح بشری ارتباط دارد.^{۱۹}

حکمای اسلامی به جد هنر را تشویق نموده، و هنر را عینیت بخشیدن به شهود هنرمند می‌شمارد که همان تجلی کالبدی بخشیدن به ملکوت موجودات و مفاهیم است. ادبیات فارسی متضمن معانی متنوعی برای هنر است که در جای دیگر از آن سخن گفته‌ایم.^{۲۰} در این جا تنها به این نکته اشاره می‌شود که یکی از معانی هنر حکمت است و از آن مهم‌تر ریشه الهی داشتن آن می‌باشد:

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

نقی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

(حافظ)

نخست آفرین کرد بر دادگر

کز او است نیرو و فیر و هنر

(فردوسی)

هر کدام از بینش‌های چهارگانه «علمی محض»، «نظری»، «فلسفی» و «مذهبی» عامل آرایه تعریفی خاص از هنر می‌شوند. علامه جعفری با بیان این موضوع، هنر را یکی از نمودها و جلوه‌های بسیار شگفت‌انگیز و سازنده حیات بشری دانسته، و نمود هنری را جایگاه تلاقی روحی بزرگ که داری نبوغ هنری است با دیگر ارواح انسان‌ها قلمداد نموده و معتقد است که این تلاقی باید هم برای روح بزرگ هنرمند مفید باشد و هم برای ارواح تماشاگران.^{۲۱} وی با تقسیم هنر به دو دسته «هنر پیرو» و «هنر پیشرو» معتقد

است که «معنای پدیده پیرو آن است که از خواسته‌ها و تمایلات و اخلاقیات رسمی و دانسته‌های معمولی تبعیت می‌نماید» در حالی که «منظور از هنر پیشرو تصفیه واقعیات جاری و استخراج حقایق ناب از میان آن‌ها و قرار دادن آن‌ها در مجرای حیات معقول با شکل جالب و گیرنده می‌باشد.»^{۲۲} امام خمینی (ره) که در طلب زدودن زشتی و پلیدی از چهره جهان و سیمای انسان است، در تعریف زیبایی هنر، با افزودن «پاکی» به عنوان خصیصه‌ای در کنار زیبایی، برای هنر، می‌فرماید: «هنری زیبا و پاک است که کوبنده سرمایه‌داری مدرن و کمونیسم خون آشام و نابودکننده اسلام رفاہ و تجمل، اسلام القاط، اسلام سازش و فرومایگی، اسلام مرفهین بی درد و در یک کلام اسلام آمریکایی باشد.»^{۲۳} دکتر شریعتی «هنر را یک مقوله دینی و یک حقیقت متعالی و مقدس می‌داند که نجات‌بخش بشریت است و هم‌چنین یک رسالت مافوق مادی و متعالی و صددرصد انسانی دارد. او هنر را کوشش انسان برای برخوردار شدن از آنچه که باید باشد، اما نیست معرفی می‌کند.»^{۲۴}

تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی هر جامعه‌ای بر تعریفی که از هنر دارد امری انکارناپذیر است، و از آنجا که جهان‌بینی، اساس نحوه نگرش به فعالیت‌های ذهنی و عملی انسان را تشکیل می‌دهد، ارایه تعریفی واحد از هنر بدون ملحوظ داشتن جهان‌بینی ممکن نیست. در هر حال، با توجه به جهان‌بینی‌های رایج می‌توان برای هنر مراتب و درجاتی را قید کرده، آن را به‌طور عام عبارت از بیان یک مفهوم به نحوی جذاب و گیرا و مؤثر بر ذهن و روان مخاطب توسط ابزار مادی و روش‌های خاص است. اصولاً در عالم دو دسته جهان‌بینی اصلی در مقابل هم قرار دارند: «جهان‌بینی توحیدی و جهان‌بینی شرک» یا «جهان‌بینی الهی و جهان‌بینی مادی» که سایر جهان‌بینی‌ها می‌توانند شقوقی از آن‌ها باشند. بر مبنای جهان‌بینی توحیدی و به‌طور عام جهان‌بینی‌های دینی، مختصات مفهومی هنرها عمدتاً بر

جنبه‌های معنوی و روحانی متمرکز می‌باشند. لذا است که تعبیر «هنر معنوی» در این نوع جهان‌بینی‌ها مصداق دارد. در حالی که بر مبنای جهان‌بینی‌های مادی که توجه اصلی مختصات مفهومی هنرها بر جنبه‌های مادی (و حداکثر ذهنی) حیات انسان متمرکز هستند، تعبیر «هنر مادی» مصداقی گویاتر و مناسب‌تر دارد. جهان‌بینی توحیدی و ایمان به غیب موجب هنری است که آن را هنر قدسی می‌نامیم. از آن‌جا که اثر مقدس چیزی است که در آن حضور الهی باشد، هنر مقدس نیز هنری است که در آن حضور و قرب حق مشاهده شود و دیدن آن، یادآور خداوند در ذهن انسان باشد.^{۲۵} به این ترتیب همه هنرها، هم می‌توانند مقدس باشند و هم این که جنبه مادی و دنیوی به خود بگیرند (مثلاً هم می‌توان موسیقی و شعر و معماری و نقاشی معنوی داشت و هم موسیقی و شعر و معماری و نقاشی مادی). «هنر مقدس نه ذهنی سوبرکتیو است و نه عاطفی و یک امری اعتباری است؛ بلکه واقعیت عینی دارد. هنر مقدس از بطن وحی برخاسته است. اگر هنر مقدس باشد لازمه آن وحی است و از بطن و متن وحی الهی ناشی شده است. اولاً هنر مقدس تابع یک قواعد عینی در ظهور است. چطور اسمای الهی در عالم ظاهر شدند و آن ذات نامتناهی بدون اسم و رسم و در عالم ظهور کرده است، همان اصول (البته در حد انسانی) نیز در واقعیت هنر نمودار است. انسان به اعتبار این که خلیفه خداست، صورت الهی دارد، همان صفاتی را که خداوند در خلقت به کار گرفته است، در آفرینش هنری به کار می‌گیرد. خداوند خود را در قرآن چنین وصف کرده است: «هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی: اوست خداوند آفریدگار پدیدآورنده پیکرساز او راست نام‌های نیکو» (حشر: ۲۴)، نام‌هایی که در این آیه آمده است اتفاقاً با هنر ارتباط دارد: خداوند خالق است، باری است، و مصور است و بدیع است، و در واقع انسان به اعتبار این که صورت الهی دارد، این

صفات در او تجلی کرده است. دلیل دوم برای این که هنر مقدس عاطفی صرف نیست این است که مورد تعقل و شهود واقع می‌شود. دلیل سوم بر عینی بودن هنر این است که وصول به حقیقت است.^{۲۶} در هر حال با تکیه بر هنر اصیل و معنوی به عنوان مرکز توجه جامعه ایرانی، هنر را می‌توان محملی دانست که ذهنیات هنرمند را به صورت عینیات معرفی می‌کند و به عبارتی هنر تجلی عرفان و معنویات مورد باور جامعه است، که در قالب بیانی مادی (کلام، شکل یا صوت) به منصه ظهور می‌رسد.

به تبع عوالم و تجلیات دوگانه‌ای که برای مفاهیم و پدیده‌ها ذکر شد، هنر را نیز می‌توان تجلی دو عالم یا دو دیدگاه و یا دو نحوه نگارش دانست. تسلط هر قلمروی از حیات بر انسان سبب چیرگی و رواج همان هنری خواهد شد که از آن قلمرو برخاسته و به نیازهای همان قلمرو و پاسخ می‌گوید. و هم می‌توان گفت که آن قلمروی از حیات که هنر برخاسته از آن و پاسخ‌گو به نیازهای آن قلمرو در جوامع رواج می‌یابد، همان قلمرو نیز برای جامعه اهمیت یافته و بر آن متمرکز خواهد شد. به عبارت دیگر اگر چه صورت و معنای هنر می‌تواند به دو عالم مورد نظر تشبیه شوند لکن برای هر صورتی از هنر نیز می‌توان دو وجه اصلی قایل شد. وجهی که به قلمرو مادی حیات مربوط و پاسخ‌گو است و وجهی که برخاسته از معنویت تفکری خاص بوده و اصولاً معانی روحانی و الهی آن تفکر را متذکر می‌شود. اگر چه که هر دوی این‌ها «هنر» نامیده می‌شوند لیکن باید توجه کرد که این دو، همان دو وجه مذکور (حقیقت و مجاز) هستند.

اما در مورد هنر معنوی باید توجه کرد که اصولاً بارقه‌هایی از الهامات و شهود یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌گیری جلوه اصیل هنری بوده‌اند، که عقول زمینی به سادگی قادر به درک آن نیستند. چنان که «علامه بزرگ و محقق نامدار میر سید شریف گرگانی، هر گاه

در مجلس درسش شعر خوانده می‌شد می‌گفت به عوض این ترهات به فلسفه و حکمت بپردازید. اما چون شمس‌الدین محمد [حافظ] می‌رسید علامه گرگانی می‌پرسید: بر شما چه الهام شده است؟ غزل خود را بخوانید. شاگردان علامه به وی اعتراض کردند این چه رازی است که ما را از سرودن شعر منع می‌کنی ولی به شنیدن شعر حافظ رغبت نشان می‌دهی؟ استاد در پاسخ می‌گفت: شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطائف حکمی و نکات قرآنی است.»^{۲۷} و همان‌گونه که در مورد دو خلق الهی (قرآن و انسان) ذکر شد، این الهامات معنوی نیز برای این که با حواس دنیوی انسان درک شوند و با تعقل و تفکر و تدبیر، کنه وجودی آن‌ها مشخص شده و به مثابه چراغی فرا راه اعتلای جان‌ها قرار گیرند به ناچار باید لباس ماده بپوشند و با الفاظ مادی و زبان دنیوی بیان شوند.

انسان و هنر

انسان به عنوان خلیفه... وظیفه دارد که شرط امانت را به جا آورده و افعال خویش را به صفات فعل الهی متصف گرداند. برخی از این صفات، اصولی هم چون تعادل، نظم، هماهنگی و زیبایی، خیر، توازن و ریتم هستند که در کلیه مقولات زندگی باید لحاظ شوند. برخی دیگر می‌توانند به عنوان برداشت‌ها و تفاسیری نمادین از داستان خلقت مطرح شوند. مقایسه مختصاتی از انسان (اصل، ابعاد وجودی، نهایت و آرمان‌ها) با ویژگی‌هایی از هنر (منشاء، ابعاد وجودی و معنا) خواهد توانست که به وضوح بحث کمک نماید. انسان موجودی متشکل از ابعاد ثلاثه بدن، نفس و روح (عوالم سه گانه «محسوس»، «مثالی» و «معقول» یا سه قلمرو «بدن»، «ذهن» و «روح»)^{۲۸} است. انسان برای تعالی خویش نیازمند تغذیه مناسب هر سه این قلمرو است. در مورد هنر نیز می‌توان با تدقیق بیشتر آن را به سه قلمرو و پاسخگو به سه قلمرو حیات انسان تقسیم

که در جامعه‌های دیگر، هرکس که کار و فعالیت خویش را بر مبنای مهارت و دقت و زیبایی و خسیر و خدمت و عبادت قرار داده، هنرمند تلقی می‌شود. چنانچه کوماراسوامی، با استناد به معنای هنر اصیل و سنتی که ناشی از جهان‌بینی جوامع می‌باشد معتقد است که: «هنرمند نوع خاصی از انسان نیست، بلکه هر انسان هنرمندی خاص است، که اگر چنین باشد کاستی در انسانیت اوست. مهندس، آشپز، ریاضیدان و جراح همگی هنرمند هستند. هر آنچه که به دست انسان و با مهارت و دقت ساخته می‌شود یک کار هنری است.^{۲۹} و این همان بحثی است که عامل تعمیم و رواج زیبایی در همه سطوح جامعه و دوری از انحصار آن در دست و یا بین عده‌ای خاص می‌باشد. ضمن این که مقوم بیانی است که برای هر موضوع دو گونه حقیقی و مجازی قابل است.

رابطه هنر معنوی و انسان

ادیان و مکاتبی که برای انسان، اختیار و اراده معقول قایل هستند، با تذکر خوبی‌ها و بدی‌ها و عواقیشان، انسان‌ها را در انتخاب روش زندگی از طریق تفکر و تعقل نتیجه‌گیری آزاد گذاشته‌اند. این‌ها به جای ساختن انسان و زندگی استاندارد و همسان و هم‌شکل، تنها به بیان معیارهای حیات و هدف غایی آن و البته با تعریف خاص هماهنگ با جهان‌بینی خویش بسنده نموده و از ذکر جزئیات و روش‌های جزئی خودداری کرده‌اند. برای مثال متون اسلامی برای خلق آثار هنری، برای ساختن و اداره شهر، برای دادوستد و برای شیوه زیست و مشی در زمین، جزئیات و الگوهای واحد و لایتغیری معرفی نمی‌کند، بلکه تمرکز اصلی را بر بیان ویژگی‌های انسان کامل و مؤمن قرار داده است. در واقع اسلام اصول جهان‌بینی خویش و ویژگی‌های مؤمن را

کرد. در توضیح این مطلب می‌توان گفت که هر یک از ابعاد ثلاثه انسان نیازمند تغذیه و رشدی متناسب با خویش است. در این راه نکاتی را نیابستی مغفول گذاشت: نکته اول ضرورت مرعی داشتن تعادل در مورد این سه قلمرو و تغذیه آن‌هاست. نکته دوم توجه به عدم خلط نیاز قلمروهای مختلف و یا اشتباه و جایگزین شدنشان با یکدیگر است. و نکته سوم این است که هر مفهومی با نام «واحد» (مثلاً هنر) می‌تواند برای هر سه قلمرو مصداق خاص خود را داشته باشد که این مصداق نیز نیابستی جایگزین یکدیگر شده و با این که در انتخاب و انتساب آن‌ها به جایگاه اصلی‌شان اهمال شود. فی‌المثل در رابطه با سه قلمرو روح، نفس و بدن، موضوع هنر را می‌توان به هنر معنوی (قدسی)، هنر انسانی، و هنر مادی (بازاری) تقسیم نمود. بدیهی است که تأثیر این هنرها بر حیات انسان را می‌توان در موضوعاتی چون جمال و زیبایی و عرفان برای جنبه روحانی، لطف و خیر و آگاهی برای جنبه نفسانی، و زیست و فایده برای جنبه مادی انسان طبقه‌بندی نمود.

بنابراین با توجه به ابعاد مختلف انسان و هنر می‌توان گفت که انسان در فضایی زندگی می‌کند که مداوماً با جنبه‌هایی از هنر (به‌طور اعم) در ارتباط است. و این موضوع اهمیت نوع هنری را که در جامعه رواج دارد و در واقع اهمیت بینشی را که بر هنر جامعه حاکم است نشان می‌دهد. مثلاً در یک جامعه عبادتگاه می‌تواند طوری ساخته شود که حتی اثر عبادت را خنثی کند. می‌توان بر شعر حافظ موسیقی‌ای نهاد که تنها جنبه‌ها و معانی مجازی و دنیوی تعابیر غزلیات او را به ذهن متبادر سازد. و بالعکس می‌توان با تعابیری مادی و خاکی، مضامین عالی عرفانی و معنوی را بیان کرد. این در حالی است که با توجه به جهان‌بینی و فرهنگ حاکم بر جامعه، در برخی موارد هنر موضوعی اختصاصی و هنرمند شخصی با ویژگی‌هایی خاص است. در حالی

تبیین می‌کند و بقیه قضایا را به عهده آن‌ها قرار می‌دهد. و به این ترتیب اثر ماوراءالطبیعه بر کلیه فرآورده‌های ذهنی و عینی مؤمنین ظهور می‌یابد. اسلام صفات مؤمنین را بیان می‌کند (مؤمنون: ۱۰ - ۱). هم چنانکه شاگرد بزرگ این مکتب امام علی (ع) در خطبه هماف صفات متقین را ذکر می‌کند، در نتیجه با متلبس شدن به این ویژگی‌ها و باور به جهانبینی ناشی از ایمان به آن‌ها، آن‌چه را که مسلمان مؤمن و معتقد خلق می‌کند رنگ و بوی اسلام به خود می‌گیرد. به این ترتیب مشخص می‌شود که هنر معنوی که خاص مکاتب متکی به متافیزیک بوده و توسط انسان‌های با اعتقاد به آن خلق می‌شود، ناشی از باور هنرمند به اصول جهانبینی مبتنی بر متافیزیک می‌باشد. لذاست که می‌توان گفت اساسی‌ترین عنصر خلق اثر معنوی ریشه داشتن جهان‌بینی معنوی در جان هنرمند است. تنها انسان متخلق به اخلاق الهی و معنوی است که توان خلق آثار معنوی را که رابطه انسان را با متافیزیک (از طریق اثر هنری) برقرار می‌کند، دارد. مبانی هنر معنوی، مانند آنچه که برای انسان معتقد به مابعدالطبیعه موضوعیت دارد، ریشه در ورای این جهان خاکی دارد: یکی از نظر مبانی نظری و اندیشه‌ای که به نحوی به هنرمند الهام شده و یا به ذهن او خطور می‌کند و دیگری از جهت حقیقتی که برای کالبد اثر هنری متصور بوده و در عالم معنا و ماوراءالطبیعه وجود دارد. در واقع این هنرمند است که با شعور و نبوغ و شهود و الهامات خویش توانایی شناخت حقیقت را یافته و با لباس ماده پوشاندن به آن، آن را برای انسان‌های دیگر قابل حس می‌گرداند.

ریشه و علت گرایش انسان به هنر معنوی و یا معنویت هنر را نیز می‌توان اساساً در انسانیت انسان و تفاوتی که با کلیه موجودات دارد جست و جو کرد. انسان موجودی است صاحب عقل و اندیشه و اراده و اختیار با حس کمالجویی و مقام جانشینی خداوند در

زمین که به تعبیر بورکهاردت صفات هفتگانه الهی (حیات، علم، اراده، قدرت، سمع، بصر و نطق)^{۳۰} به او نیز داده شده است. همه این‌ها انسان را از سایر موجودات متمایز می‌گرداند، ضمن آن که دو (و حتی چند) بعدی بودن حیات انسان، او را در ورطه متلاطم و غریبی قرار داده است که تنها راه نجات او بازگشت او به اصل خویش است. این بازگشت نیز جز با نگرش به جهان ماده و جنبه مادی حیات به عنوان وسیله‌ای برای شناخت راه معنوی و رهروی در آن میسر نخواهد شد. در واقع تا انسان از این تلاطم و غربت نرسیده و در راهی که باید، وارد نشود، به آرامش و امن و اطمینان نخواهد رسید. بنابر این وجه دیگر ریشه توجه انسان و هنر معنوی به ماوراءالطبیعه را در موضوع «غربت انسان»^{۳۱} در عالم خاکی می‌توان جست و جو نمود. علت هم این است که موجودی که به اصل و منشاء و جایگاه اصلی خویش آگاه است، از مکان فعلی خود اظهار نارضایتی نموده و طالب بازگشت به جایگاه حقیقی‌اش است، در واقع به «انسان آن‌چه را که در جهان ماقبل‌الطبیعه می‌دیده است و با آن آشنایی داشته و در این دنیا که برای او مثل خواب است، به صورت آرزوها، میل‌ها، دردها، شوق‌ها، هجران‌ها، در روحش منعکس می‌شود»^{۳۲}

فیل باید تا چو خسب اوستان

خواب بیند خطه هندوستان

خر نبیند هیچ هندستان به خواب

کو ز هندستان نکرده است اقتراب

ذکر هندستان کند پیل از طلب

پس مصور گردد آن ذکرش به شب

(مثنوی معنوی)

ریشه معنوی و ماورایی داشتن هنر خاص ادیان و جوامع سنتی و معتقدین به ماوراءالطبیعه است برای نمونه کوماراسوامی عقیده دارد: «وجود رمز عبارت است از وجود همان چیزی که رمز بیان می‌کند از

همین روست که رمزگرایی سنتی هرگز عاری از زیبایی نیست، چون مطابق پیش روحانی جهان، زیبایی یک چیز همان شفافیت پوشش های وجودی و مادی آن چیز است.^{۳۳} در واقع رموز و نمادها اشاره‌ای به معنا و اصل خویش (ملکوت اشیاء و پدیده‌ها) دارند و به همین دلیل است که می‌توان گفت: «هنر دینی، اصلی آسمانی و ملکوتی دارد زیرا نمونه‌های هنر دینی جلوه حقایق لاهوتی است. هنر دینی با تجدید و تکرار و آفرینش یا صنع الهی به صورت مجمل در قالب تمثیلات، نشان ذات رمزی و نمادی جهان است.

می‌دانیم که یکی از عناصر اصلی هنر تخیل است. به این معنا که هنرمند با بهره‌گیری از تخیل خویش بی‌به موضوعاتی می‌برد و یا موضوعاتی را مطرح می‌کند که از منظر مردم عادی قابل حس یا حواس پنجگانه نبوده و به عبارتی فاقد واقعیتی مادی می‌باشند. با یک دید دنیا بین و بر مبنای فلسفه‌ای که تنها دنیا را واقعیت پنداشته و غیر آن را وهم و پندار می‌داند، تخیلات انسان، واقعی نیستند. در حالی که انسان معتقد به ماوراء الطبیعه که از نظر فلسفی و اعتقادی معتقد به دو قلمرو و دو عالم «شهادت» و «غیب» است، هم جهان مادی پدیده‌های محسوس را واقعیت می‌داند، و هم این که متعلقین به عالم غیب و مفاهیم نامحسوس با حواس ظاهری را که با «قلب» و «فؤاد» و «دل» و در فرایند «تفکر» و «تعقل» و «استدلال» و از طریق «الهام» و «اشراق» و «شهود» درک می‌شوند، واقعیت می‌شمارد. بنابر این تخیلات هنرمند معتقد به ماوراء الطبیعه نیز به نوعی متعلق به عالم واقع هستند. به عبارت دیگر از نظر معتقدین به ماوراء الطبیعه دو نوع واقعیت وجود دارد: یکی واقعیات محسوس و دیگر واقعیات متعلق به عالم ملکوت و مثال و معنا و مجردات و ماوراء الطبیعه.

اهداف هنر معنوی

هر جهان‌بینی موجد و مروج هنری است که توسط

آن بتواند نظریاتش را تقویت نموده و وصول به اهدافی را که برای انسان قابل تسهیل نماید. بنابر این اهداف هنر معنوی نیز در راستای هدفی که برای حیات انسان مطرح است قابل کنکاش است. جهان‌بینی الهی که هدف از حیات انسان را وصول به مقامی روحانی و عرفانی می‌داند، سعی بر این دارد که به انحاء گوناگون (مجاز) این لیاقت را برای انسان به وجود آورد.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش
(حافظ)

هدف بنیادین هنر معنوی یاری انسان در وصول به اهدافی است که جهان‌بینی الهی هنرمند برای غایت حیات او تبیین و تعریف نموده است.^{۳۴} بنابر این مهمترین هدف هنر معنوی حفظ و ارتقاء کیفی ارتباط انسان با ماوراء الطبیعه است. این هدف از آن جهت اهمیت دارد که انسان را متذکر به بعد معنوی حیاتش نموده و او را از غرق شدن در ورطهٔ مادیت حفظ می‌نماید. اصلی‌ترین روش حفظ این ارتباط، بهره‌گیری از آن دسته رموز یا نمادها و سمبل‌هایی در خلق آثار هنری است، که ریشه در ماوراء الطبیعه دارند. از آنجایی که ابزار بیان رایج این جهانی و مادی (و حتی زبان) امکان تسجلی کامل و عینی موضوعات معنوی و مجردات را نداشته، و هم چنین توانایی انتقال مفاهیم معنوی را به‌طور کامل دارا نیستند، بهره‌گیری از کنایات و استعاره‌ها و تشبیهات و از همه بالاتر رموز و نمادها مناسب‌ترین و شاید تنها راه معرفی مفاهیم معنوی و روحانی و تذکر آن‌ها به انسان محسوب می‌شوند. این روش، شیوه‌ای است که در متون دینی نیز مورد استفاده قرار گرفته است. در واقع با توجه به این که هنر اساساً صورت است، هنر معنوی نیز بر پایهٔ شناخت صورت‌ها و شناخت رموز استوار است. در قلمرو هنر معنوی (به عکس هنر مادی که نشانه‌ها را اموری جعلی و قراردادی قلمداد می‌کند) رموز نشانه‌های قراردادی



نیستند، بلکه مظهر صورت مثالی (archtype) خود رمز، به حسب قانونی مربوط به معرفت وجود و هستی‌شناسی است.^{۳۵} تمام الگوها و نقش‌ها، معنایی ازلی دربردارند. در نمادگرایی (symbolism) رابطه بین صورت و معنا تصادفی [قراردادی] نیست بلکه اصولی [حقیقی] است. انسان، مشتاق برقراری رابطه با اندیشه‌هایی است که بازتاب مظهر نقش‌های ازلی و دیرین باشند.^{۳۶} سمبولیسم عبارت از تطابق و تشبیه و هم‌نامی مراتب مختلف وجود این تفکر، وجود را واحد می‌داند و همه چیز به نحوی بایستی به وجود ازلی خویش گواهی دهد. به عبارت دیگر این تفکر و اصل که «تسبیح له السموات السبع و الارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم...» (اسرا: ۴۴)، که در آیات قرآن کریم به صور مختلف بیان شده، یکی از بنیادها و مبانی هنر معنوی است. به این معنا که هیچ اثر هنری نبایستی این تسبیحی را که در مواد جریان دارد نقض و یا تضعیف نماید بلکه، بایستی آن را تقویت کرده و قابل حس انسان نماید و توفیق و ارزش آن به مرتبه‌ای است که توانسته در این کار توفیق یابد.

در خاتمه

همان‌طور که حیات انسان اساساً متشکل از دو قلمرو اصلی ماده و معنا (جسم و روح) است، سایر مقولات و موضوعات عالم وجود نیز علاوه بر کالبد مادی خود دارای معنا و باطنی بوده و به عنوان رمز و نشانه و اصل و حقیقتی معنوی و مثالی ظهور یافته‌اند. مضافاً این که مفاهیم و موضوعات، دارای دو وجه مرتبط با دو قلمرو حیات هستند که یکی را حقیقی و دیگری را مجازی می‌نامیم. انسان‌ها به آن وجهی از موضوعات توجه دارند که به قلمرو مورد علاقه‌شان مرتبط است. هنر یکی از اصلی‌ترین موضوعات دوجهبین است که به دو وجه هنر حقیقی (معنی) و هنر

مجازی (مادی) قابل تقسیم است. با تمرکز بر هنر حقیقی، این امر بنیادین را می‌توان یادآوری نمود که هنرمند ایده و الگو و معیار و محرک و هدف خویش را از عالم و معنا گرفته و اثر هنری او نیز هدایت‌گر و متذکر انسان و ارزش‌ها و اصول معنوی و عالم معنا است.

یکی از ویژگی‌های هنر اصیل و معنوی جاری بودن آن در همه زمینه‌های زندگی و در واقع تسری و بهره‌مندی از زیبایی و خیر و تذکر دهی آن در همه جا و همیشه و برای همه کس می‌باشد. این به آن معناست که هنر جاری و رایج هر جامعه‌ای و یا هر هنرمندی منبعت از جهان‌بینی و اخلاق رایج و متداول است. برای نمونه، علت اصلی و راز اساسی خلق اثر و عامل ظهور بروز هنر معنوی گذشته تمدن اسلامی را در اعتقاد هنرمند باید جست و جو کرد. این سخن به معنای آن نیست که هنرمند امروز معتقد نیست، بلکه باید توجه داشت که انسان می‌تواند مسلمان باشد ولی اخلاق

مادی بر او حکومت کند. می‌تواند معتقد به ماوراءالطبیعه باشد ولی به شیوه منکرین آن زندگی کند.^{۳۷} و همین موضوع علت اصلی انحطاط هنر جوامع دینی بوده است. اشکال در این است که عده‌ای معتقد به متافیزیک، معیارهای زندگی فردی و جمعی خویش را از منکرین متافیزیک اخذ و اقتباس می‌کنند، و بدون هیچ استحاله‌ای آن‌ها را به کار می‌بندند. هنرمند حقیقی بایستی به جهان (یا جهان‌هایی) دیگر واقف و آن‌ها را دیده^{۳۸}، و توسط هنر خویش که ابزار مادی و این دنیایی و قابل حس است، از آن جهان و از ویژگی‌ها و خوبی‌ها و خیرات و زیبایی‌هایش برای دیگران بگوید. ای علی که جمله عقل و دیده‌ای

شماه‌ای واگو از آن چه دیده‌ای^{۳۹}

(مولوی)

آن مدعی هنرمندی که مانند انسان‌های عادی، تنها همین دنیای مادی و خاکسای را دیده است، حرفی و هنری برای بیان و ارایه ندارد. و هر آن چه را که به نام هنر عرضه می‌کند رنگ و فریب و زینتی است اغواگر و غافل‌کننده که به شکلی غیر متعارف ارایه می‌شود و مدتی نیز انسان‌ها را مسحور خویش می‌نماید.^{۴۰}

توجه به رمزپردازی نیز از بنیادهای هنر معنوی است. مروری بر تعابیر موجود در جوامع مختلف و معانی تقریباً مشابهی که برای رموز و نمادها (مثلاً دایره و مربع و صلیب و گنبد و امثالهم) بین آن‌ها وجود دارد، گواه مناسبی بر منشاء واحد و معنوی هنر اصیل می‌باشد.^{۴۱} روایت است که «خلق... الادم علی صورته» و در قرآن کریم آمده است که نفخت فیه من روحی، از دیدگاه مسیحیت نیز پروردگار به والاترین معنای واژه هنرمند است زیرا انسان را «به صورت خود» آفریده است.^{۴۲} منتهی بین این دو تشابه ظاهری، اختلافی بنیادین وجود دارد: در اولی شباهت کیفی است و در دومی، شباهت به صورت اقنوم‌های سه‌گانه ظهور می‌کند. این در حالی است که جوامع بدوی و اساطیری

نیز غالباً برای اصنام و الهه‌های خویش شکلی انسانی قابل بوده‌اند. اصولاً رمزپردازی وجه بارز هنر معنوی است که عرفاً پایه گذار آن بوده‌اند. از اهم دلایل تمسک و بهره‌گیری از رمز در خلق آثار هنری، یکی این است که رموز به آثار خلق شده زیبایی و لطافت بیشتری می‌بخشند، چنانچه بنابه نظر شهید مظهری خود قرآن کریم از این معنی استفاده کرده و هنر را در خدمت پیام الهی قرار داده است. دلیل دوم که مهم‌تر از دلیل اول می‌باشد (چنانکه گذشت) این است که به ویژه در هنر معنوی و اصیل، مفاهیم و معانی مورد نظر فاقد لفظ بوده و الفاظ بشر و ابزار مادی از افاده آن‌ها قاصرند.

سخن عشق نه آن است که آید به زبان

ساقیا می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنود

(حافظ)

«وای... اعلم بالصواب»

پی‌نوشت‌ها و مراجع

- ۱- جعفری، محمدقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی (جلد اول)، اسلامی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۵
- ۲- ابن سینا، دانشنامه علایی، طبیعیات، صص ۲-۱۰۱، به نقل از جعفری، همان، ص ۲۱
- ۳- جعفری، ۱۳۶۱، پیشین (۱)، ص ۲۱
- ۴- صفوت، داریوش، اشاراتی به فلسفه موسیقی در ایران، نامه فرهنگستان علوم ایران، شماره ۱۵-۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۰۸
- ۵- همان، ص ۱۳۰
- ۶- انبشین، مقدمه بر ما کس بلانگ (ترجمه احمد آرام)، علم به کجا می‌رود، تهران، ۱۳۵۴، همچنین رجوع کنید به: گلشنی، مهدی، تحلیلی از دیدگاه‌های فلسفی فیزیکدانان معاصر، مرکز نشر فرهنگی مشرق، تهران، ۱۳۷۴
- ۷- افلاطون (ترجمه کاویانی، رضا و لطفی، محمدحسن)، جمهوری افلاطون، ابن سینا، تهران، ۱۳۵۳، صص ۳۵۲-۳۵۴
- ۸- عالم ناسوت یعنی عالم ماده و حرکت و زمان و مکان و به عبارت دیگر عالم طبیعت و محسوسات یا عالم دنیا. عالم مثال یا عالم ملکوت یعنی عالمی برتر از طبیعت که دارای صورت و ابعاد هست اما فاقد حرکت و زمان و تغییر است. عالم جبروت عین عالم عقول، یا عالم معنی که از صور و اشباح میراست و فوق عالم ملکوت است.

- عالم لاهوت یعنی عالم ال‌رهنیت و اخذیت. (مطهری، [شهید] مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی (منطق، فلسفه)، صدرا، قم، بیتا، ص ۱۶۵. همچنین رجوع کنید به نصر، سیدحسین (ترجمه احمد آرام)، سه حکیم مسلمان جیبی، تهران، ۱۳۶۱، ص ۱۲۶)
- ۹- کرین، هانری (ترجمه جواد طباطبایی)، تاریخ فلسفه اسلامی، کوریر، تهران، ۱۳۷۳، ص ۸۶
- ۱۰- نصر، سید حسین، هنر قدسی در فرهنگ ایران، مترجم سید محمد آوینی، جاودانگی و هنر برگ، تهران، ۱۳۷۰
- ۱۱- طباطبایی، سیدحسین (ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی)، تفسیر شریف المیزان (جلد ۲)، مهر قم، ۱۳۴۶، ص ۱۰۴
- ۱۲- همان، ص ۱۰۳. این موضوع از آیه ۷۵ سوره انعام مستفاد می‌شود: و کذالك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض و ليكون من الموقنين؛ و همچنین ما بر ابراهيم ملکوت و باطن آسمان‌ها و زمین را از ایه دادیم تا به مقام اهل یقین رسید.
- ۱۳- رجوع کنید به رحیمیان، سعید، تجلی و ظهور در عرفان نظری، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶
- ۱۴- طباطبایی، سیدمحمد حسین، تفسیر شریف المیزان (جلد ۳)، دارالعلم، قم، بیتا، صص ۲۷-۲۱ و جلد ۲۷، ص ۱۷۹
- ۱۵- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه دهخدا (ج ۱۵)، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷، صص ۸-۲۳۵۶۷
- ۱۶- ریید، هربرت (ترجمه دریابندری، نجف) ۷ معنی هنر، کتاب‌های جیبی، تهران ۱۳۵۱
- ۱۷- فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، زوار، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹۱
- ۱۸- باکیاز، رویین، دائرةالمعارف هنر، فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۸
- ۱۹- نیوتن، اریک (ترجمه پرویز مرزبان)، معنی زیبایی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷، صص ۱۰۶-۸۵
- ۲۰- نقی‌زاده، محمد، تأثیر متقابل هنر و اقتصاد در جوامع سنتی و مدرن، گردهم‌آیی پژوهشی «اقتصاد و توسعه هنر»، وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۹
- ۲۱- رجوع کنید به جعفری، محمدتقی، زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، دفتر مطالعات دینی هنر، تهران، ۱۳۶۹، صص ۱۳-۱۶
- ۲۲- همان، صص ۲۹-۲۶
- ۲۳- خمینی (ره)، [امام] روح‌الله، صحیفه نور، جلد ۲۱، ص ۳۰
- ۲۴- شریعتی، علی، هنر (مجموعه آثار ۳۲)، چاپخش، تهران، ۱۳۶۶، صص ۸ و ۱۹
- ۲۵- رجوع کنید به نقی‌زاده، محمد، مقدمه‌ای بر روش‌های احیاء شهر اسلامی در توسعه‌های شهری معاصر، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۲ و ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۷۸ (صص ۶۵-۳۱)
- ۲۶- اعوانی، غلامرضا، حکمت هنر معنوی، نشر گروس، تهران،
- ۱۳۷۵، صص ۲-۳۲۱ علاوه بر آن برای مقدس‌نامیدن یک هنر کافی نیست که موضوع هنر از حقیقتی روحانی نشأت گرفته باشد، بلکه باید زبان صوری آن هنر نیز بر وجود همان منبع گواهی دهد. (بورکهاردت، تیتوس (ترجمه جلال ستاری)، هنر مقدس، سروش، تهران، ۱۳۷۶، ص ۷
- ۲۷- مطهری، ۱۳۵۹ [شهید] مرتضی، تماشا که راز، صدرا، تهران، ۱۳۵۹، ص ۴۳
- ۲۸- کرین، ۱۳۷۳ پیشین (۹)، ص ۸۶ و جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه (ج ۲۲)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص ۱۹۲
- ۲۹- به نقل از امیرحسین ذکری، تأملی در آراء کوماراسوامی درباب هنر، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۵-۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ص ۶۴
- ۳۰- بورکهاردت، تیتوس، ارزش‌های جاودان در هنر اسلامی، مترجم سیدمحمد آوینی (جاودانگی و هنر)، برگ، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۵
- ۳۱- کرین، ۱۳۷۳، پیشین (۹)، ص ۳۰۰ به بعد و سه‌روردی، شهاب‌الدین، مجموعه مصنفات شیخ‌اشراق، انجمن فلسفه، تهران، ۱۳۵۵
- ۳۲- مطهری، ۱۳۵۹، پیشین (۲۷)، ص ۱۹۴
- ۳۳- بورکهاردت، تیتوس (ترجمه جلال ستاری)، مدخلی بر اصول و روش هنر دینی، در مجموعه مقالات مبانی هنر معنوی، به کوشش علی‌ناجدینی، دفتر مطالعات دینی هنر، تهران، ۱۳۷۲، ص ۸۲
- ۳۴- از جمله رجوع کنید به مطهری، [شهید] مرتضی، هدف زندگی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بیتا
- ۳۵- بورکهاردت، ۱۳۷۶، پیشین (۲۶)، صص ۸-۷
- ۳۶- صالح مجنهد، هنر، شاهد خلاق و ناخودآگاهی جمعی، نامه فرهنگستان علوم، شماره ۱۵-۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۷۸، ص ۵۲
- ۳۷- مطهری، [شهید] مرتضی، علل گرایش به مادی‌گری، صدرا، تهران، ۱۳۵۷، صص ۷-۲۲۶
- ۳۸- علی (ع) می‌فرماید که من به راه‌های آسمان‌ها از راه‌های زمین آشناترم. و این آشنایی به جهانی دیگر، در هر مقوله‌ای که وارد می‌شود اوج هنر را ظاهر می‌کند و دنیایی را به روی بشر می‌گشاید که بر پایه عدالت و زیبایی و خیر و وحدت و رستگاری بنا شده است.
- ۳۹- اشاره به حدیث علوی لم اعبد ریاهلم اراه
- ۴۰- برای مطالعه در زمینه اجتناب از آرایش و اغواهای شیطانی رجوع کنید به جعفری، محمدتقی، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه (جلد ۱۳)، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۲، صص ۷-۱۴۳
- ۴۱- الیاده، میرچا، (ترجمه، زنگویی، نصرالله)، مقدس و نامقدس، سروش، تهران، ۱۳۵۷
- ۴۲- بورکهاردت، ۱۳۷۶، پیشین (۲۶)